

باستان‌شناسی و همبستگی ملی مطالعه موردی استان سیستان و بلوچستان

مهدی مرتضوی *

E-mail: mmor_2002@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۱۱/۷

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۶/۱۱

چکیده

باستان‌شناسی که یکی از وظایف اصلی آن بازسازی رفتارهای گذشته جوامع انسانی است، می‌تواند به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای ایجاد همبستگی ملی، در جوامع مختلف ایفای نقش نماید. این تخصص که امروزه به مدد سایر علوم بسیار پیشرفت نموده، در جوامع متفاوت بسیار مفید و مؤثر است. البته ناگفته نماند همان‌طور که این دانش ممکن است در خدمت همبستگی ملی جوامع مختلف باشد، به همان اندازه هم می‌تواند باعث ایجاد اختلافات و درگیری‌های محلی شود. درواقع، چگونگی بهره‌گیری از این علم آن را به یکی از مهم‌ترین رشته‌ها مبدل ساخته است؛ هرچند، اهمیت این موضوع در کشور ما هنوز درک نشده است. استفاده صحیح و منطقی از این دانش آن را در خدمت جامعه قرار می‌دهد و در مقابل، سوءاستفاده از آن موجبات اختلافات و تفرقه‌افکنی‌ها را فراهم می‌آورد.

سؤال اصلی مقاله حاضر این است که «آیا یکپارچگی فرهنگی و همبستگی ملی در استان سیستان و بلوچستان وجود دارد؟» در اینجا سعی خواهد شد تا با استفاده از روش‌شناسی راهبرد تاریخی، از طریق واکاوی عناصر مشترک سیستانی و بلوچ در چارچوب رابطه دوسویه انسان/ محیط به این سؤال پاسخ داده شود. همچنین، تلاش می‌کنیم که نحوه ایجاد این همبستگی نیز ارائه شود. درواقع این مقاله با ارائه مثالی از استان سیستان و بلوچستان که سیستانی و بلوچستانی را در خود جای داده است، باستان‌شناسی را به‌مثابه پلی برای ایجاد همبستگی ملی در این منطقه از ایران قرار خواهد داد. در نهایت مقاله از لحاظ علمی سعی می‌کند با واکاوی مشکلات موجود بر سر راه همبستگی ملی، راهکارهایی منطقی برای ایجاد و گسترش ارائه کند.

کلیدواژه‌ها: باستان‌شناسی، همبستگی ملی، سیستان، بلوچستان، قومیت.

مقدمه

متأسفانه در کشور ما هنوز از باستان‌شناسی در جهت توسعه و همبستگی ملی استفاده نشده است، اما موارد بسیاری دیده شده است که این رشته و متخصصان آن موجبات سوءاستفاده‌های زیادی را فراهم آورده‌اند. البته دو حالت سهوی و عمدی در این زمینه وجود دارد که نوع اول توسط برخی از باستان‌شناسان داخلی و نوع دوم اغلب توسط محققان خارجی اعمال شده است؛ محققانی که به بهانه فعالیت‌های تاریخی و باستان‌شناختی فعالیت سیاسی می‌کردند و از این طریق موجبات تفرقه و اختلاف را در مختلف این سرزمین به وجود می‌آوردند. این وضعیت بیشتر در مناطق مرزی که دارای بافت‌های قومی است، بیشتر دیده می‌شود.

تا چندی پیش وقتی سخن از باستان‌شناسی به میان می‌آمد تمامی اذهان معطوف به اهرام ثلاثه مصر و یا شواهد معماری یونان و آثار معدود دیگر می‌شد، اما امروزه با گسترش مطالعات و حفاری‌های علمی باستان‌شناختی در سراسر دنیا متوجه می‌شویم که هر جا آبی بوده است استقراری در آنجا به وجود آمده و تمدنی درخور همان محیط در آن شکل گرفته است. بنابراین، نقش محیط در شکل‌گیری تمدن‌ها بسیار مهم و مؤثر بوده است. با کمی دقت در محل‌هایی که تمدن‌های بزرگ در آن‌ها شکل گرفته‌اند متوجه می‌شویم که محیطی که در آن قرار گرفته بودند بسیار حاصلخیز و سرسبز بوده است. جالب توجه اینکه هر اندازه محیط طبیعی مناسب‌تر بوده تمدنی که در آن شکل گرفته، غنی‌تر و پیشرفته‌تر بوده است. پس محیط طبیعی را می‌توان مؤثرترین عامل در ظهور، پیشرفت و حتی سقوط یک تمدن در نظر گرفت. هرودوت، پدر تاریخ، در خصوص تمدن مصر می‌نویسد: «مصر هدیه نیل بود» (رایکس، ۱۹۸۳: ۶۲). البته ماریتسو توزی ایتالیایی، اولین باستان‌شناسی که در شهر سوخته سیستان دست به کاوش‌های علمی باستان‌شناختی زد، در این خصوص می‌نویسد: «اگر مصر هدیه نیل بود پس سیستان هدیه هلمند بود» (توزی، ۱۹۶۹: ۲۸۲). بنابراین اگر اهمیت محیط طبیعی را بپذیریم می‌توانیم بگوییم که بمپور در بلوچستان هدیه رودخانه بمپور بوده است.

همان‌طور که ذکر آن رفت این مقاله سعی خواهد کرد تا با نگاهی به گذشته این سرزمین (سیستان و بلوچستان) به این پرسش که «آیا یکپارچگی فرهنگی و همبستگی ملی در استان سیستان و بلوچستان وجود دارد؟» پاسخ دهد. بنابراین هدف این مقاله پرداختن به مشکلاتی است که بر سر راه این همبستگی وجود دارد، و از طرفی، سعی خواهد شد تا راهکارهایی منطقی برای ایجاد این همبستگی نیز ارائه شود. با نگاهی به

گذشته این سرزمین که ریشه در تاریخ کهن آن دارد، برای ما روشن خواهد شد که چگونه مردم این دو منطقه، در کنش و واکنش با همدیگر، سعی کردند تمدن و فرهنگی یکسان را از خود ارائه دهند. بنابراین، با پرداختن به مشکلات موجود بر سر راه این همبستگی و ارائه راهکارهای منطقی، قادر خواهیم بود تا به سؤال فوق با دیدی عمیق و علمی پاسخ دهیم. هرچند فرضیه اصلی این تحقیق این است که بر اساس داده‌های باستان‌شناختی، میان بلوچ‌ها و سیستانی‌ها تشابهات فرهنگی - تاریخی بسیار زیادی وجود دارد، در سطور آینده خواهیم دید که چگونه داده‌های باستان‌شناختی بر وجود این همبستگی شهادت می‌دهند. با این کار قادر خواهیم بود تا ریشه‌های این همبستگی را دریابیم و در مقابل، آن‌چنان آن را مستحکم سازیم که دیگر هیچ قدرتی توان بر هم زدن آن را نداشته باشد.

مبانی نظری همبستگی ملی

واژه ملت که در زبان فارسی دارای معانی مختلفی است، گاهی به معنای دین و گاهی به معنای پیروی‌کنندگان دین به کار می‌رود و مترادف با واژه امت است، گاهی نیز به معنای گروه و قوم به کار می‌رود. این واژه در زبان فارسی معادل انگلیسی nation است. nation از واژه لاتینی natio مشتق شده است. این واژه بر مردمانی دلالت دارد که از راه ولادت با یکدیگر نسبت دارند و از یک قوم و قبیله‌اند. ولی این تعریف در جریان شکل‌گیری دولت - ملت‌های مدرن تغییر یافته است، زیرا حوادث تاریخی، مردمانی را که از اقوام گوناگون بوده‌اند گرد هم آورده و از آن یک ملت به وجود آورده است. بنابراین، دیگر نمی‌توان ملت را بر مبنای یک نژاد و تبار شناسایی کرد؛ چون مللی چندنژادی و چندتباری به وجود آمده است (احمدلو و افروغ، ۱۳۸۱: ۱۱۷). سوای این ارتباط که میان اقوام و گروه‌های مختلف به وجود می‌آید، باید متذکر شد که اقوامی که در یک حوزه جغرافیایی مشخص زندگی می‌کنند دارای ویژگی‌های مشترک بسیار زیادی هستند و آنچه آن‌ها را، پس از شناخته شدن به‌عنوان ملت، به یکدیگر گره می‌زند همین ویژگی‌ها و رفتارهای اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی مشترک است که زمینه آن در محیط طبیعی مشترک قابل جست‌وجو است. گویبنا ملت را یک گروه انسانی معرفی می‌کند که از تشکیل اجتماع خود آگاه است و گذشته‌ای مشترک و طرحی برای آینده و ادعای حق حاکمیت بر خود را دارد، تعریف می‌کند. پنج بُعد اصلی از این تعریف مستفاد می‌گردد: بُعد روان‌شناسانه (آگاهی از تشکیل گروه)، بُعد

فرهنگی، بُعد سرزمینی، بُعد سیاسی و بُعد تاریخی (احمدلو و افروغ، ۱۳۸۱: ۱۱۸). بُعد سرزمینی را می‌توان همان محیط طبیعی تصور کرد که در آن مردمی که دارای گذشته‌ای مشترک هستند و ضمن آگاهی از شرایط محیطی و معیشتی خویش سعی می‌کنند تا آگاهانه یک گروه واحد را تشکیل دهند که از دیدگاه سیاسی دارای منافع مشترک زیادی هستند. این تشکل آنان را آن‌چنان در طول تاریخ به هم وابسته ساخته است که در یک نگاه رفتارهای فرهنگی مشترکی از آنان صادر می‌شود. بنابراین، محیط طبیعی است که به آن‌ها هویت می‌بخشد و بدین‌گونه تحت عنوان یک ملت واحد معرفی می‌شوند. هویت مجموعه‌ای از معانی است که فرد برای تعریف خود به کار می‌برد. موشمن معتقد است که با وجود تنوع در نحوه تعریف هویت در نظریات مختلف، اکثر دیدگاه‌ها پذیرفته‌اند که «هویت» با «خود» در ارتباط است، به طوری که پولس و همکارانش معتقدند که در هر تعریف قابل قبول در مورد هویت باید به آگاهی ذهنی در مورد «خود» توجه شود. به این ترتیب از دیدگاه موشمن هویت یک مفهوم خویشتن است و این اولین قدم در راه فهم نظریاتی همچون برزونسکی است که معتقد است هویت ساختاری ذهنی، مرکب از اصول، فرضیات و سازه‌هایی مرتبط با خود در حال تعامل با محیط است (رهنما و عبدالملکی، ۱۳۸۷: ۳۴).

نکته مهم در خصوص هویت، رابطه محیط طبیعی با انسان است؛ نکته‌ای که از دیرباز مد نظر دانشمندان بوده است. در واقع اندیشه تأثیرپذیری هر فرهنگ از محیط طبیعی اطرافش و یا این اندیشه که خلق و خوی، آداب و رسوم و زندگی اجتماعی هر مردمی از محیط طبیعی‌ای که در آن زندگی می‌کند، متأثر است، نکته‌ای است که از دیرباز مورد توافق دانشمندان و محققان بوده است. کلاینبِرگ از قول هردر، زبان‌شناس آلمانی، در خصوص تأثیر عوامل طبیعی و جغرافیایی می‌نویسد: اصل و منشأ سخن انسان‌ها تقلیدی از صدای گیاهان و عوامل طبیعی و جغرافیایی است (کلاینبِرگ، ۱۳۴۹: ۷۲). بقراط برای اولین بار در اواسط هزاره اول ق.م. کوشید با طرح نظریه اقالیم، تأثیر محیط طبیعی را در فرهنگ بشر مطالعه کند. افلاطون و ابن‌خلدون نیز در خصوص این رابطه سخن گفته‌اند، از جمله ابن‌خلدون پنج مقدمه و پنج فصل از کتاب خود را به این مسئله اختصاص داده است. دانشمندان دیگری همچون مونتسکیو، شاردن، راتزل، برونه، لوپلی و هان‌تینگ تن نیز از جمله کسانی هستند که بر تأثیر محیط طبیعی بر فرهنگ‌های جوامع انسانی تأکید دارند. البته عده‌ای از دانشمندان، سراسر زندگی اجتماعی و همچنین ظهور و سقوط تمدن‌ها را متأثر از عوامل طبیعی و جغرافیایی

دانسته‌اند (قرایی‌مقدم، ۱۳۸۲: ۱۳۱). مثلاً بر همگان آشکار است که تمدن‌های بزرگ باستانی همچون هند، چین، بین‌النهرین و مصر در کنار رودخانه‌های بزرگی همچون سند، هوانگهو و یانگ تسه کیانگ، دجله و فرات و نیل به وجود آمدند و همین رودخانه‌های پرآب مشکلات بسیاری را برای این تمدن‌ها ایجاد کردند. پوشاک مردم، ساختمان‌سازی، رفتارهای اجتماعی آن‌ها و غیره، متأثر از عوامل طبیعی و محیطی است. بنابراین مردمی که در یک منطقه طبیعی و با ویژگی‌های طبیعی و جغرافیایی مشخص قرار دارند به یک میزان از این عوامل تأثیر می‌پذیرند. این تأثیرپذیری یکسان از عوامل طبیعی مشخص گویای رفتار فرهنگی مشخص و مشترک آن‌ها است.

در اینجا لازم است یادآوری شود که جوامع انسانی نیز تأثیرات زیادی را بر محیط طبیعی گذاشته بودند. در واقع یک ارتباط دوسویه میان جوامع انسانی و محیط طبیعی وجود داشته است. گاهی رفتارهای انسانی در قبال محیط طبیعی آن‌چنان بوده است که ناگزیر به مهاجرت به منطقه جدیدی می‌شدند و یا در همان منطقه با ایجاد تغییرات در ابزارها و یا اختراع ابزارهای جدید، سعی در بهره‌گیری بهتر از محیط طبیعی داشتند. بهره‌برداری بیش از اندازه از منابع طبیعی و فشار بر آن‌ها باعث می‌شد که جوامع انسانی به فکر یافتن حاشیه امنیت برای جمعیت خویش باشند. فعالیت‌های صنعتی و تجارت از جمله فعالیت‌هایی است که از فشار بر منابع طبیعی، خصوصاً کشاورزی می‌کاست. در مجموع این کنش‌ها و واکنش‌هاست که فرهنگ و رفتارهای اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی جوامع را شکل می‌دهند. بنابراین در باستان‌شناسی که این‌گونه رفتارها در داده‌های مادی منعکس می‌شوند، طبیعی است تصور کنیم که داده‌های مادی مشترک و مشابه گویای رفتار انسانی مشترک در محیط طبیعی مشترکی است. البته باید متذکر شد که روابط جوامع انسانی با یکدیگر نیز بر این تشابهات می‌افزاید.

در این مقاله سعی بر آن است تا با نگاهی موشکافانه و عمیق به این پرسش که «آیا یکپارچگی فرهنگی و همبستگی ملی در استان سیستان و بلوچستان وجود دارد؟» پاسخ داده شود. در واقع با نگاهی به گذشته مردم این منطقه و برشمردن وجوه مشترک فرهنگی و ارتباطات موجود میان آن‌ها در ادوار پیش از تاریخ، سعی خواهد شد تا ریشه این یکپارچگی و همبستگی را در هزاره سوم ق.م. جست‌وجو کنیم. هرچند ریشه فرهنگ ایرانی در دوره هخامنشی، یعنی اواسط هزاره اول ق.م. قابل جست‌وجوست، ساکنان بومی ایران قبل از ورود آریایی‌ها در نقاط مختلف این مرزوبوم وجود داشتند و پس از ورود آریایی‌ها، با پذیرش آن‌ها، سعی در به وجود آوردن تمدن و فرهنگی

مشترک نمودند که امروزه تحت عنوان فرهنگ ایرانی شناخته می‌شود. دولاندلن می‌نویسد: «از مردمی که قبل از ورود ایرانی‌ها که در حدود دوهزار سال پیش از میلاد، از راه شمال یا شمال غربی وارد این فلات شده‌اند اطلاعی در دست نیست» (دولاندلن، ۱۳۷۰: ۵۲). البته همان‌طور که می‌دانیم پس از ورود آریایی‌ها دولت‌های قدرتمند مرکزی همچون مادها و پارس‌ها شکل گرفتند. این شکل‌گیری باعث یکپارچگی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نیز شد. اما قبل از آن، تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلفی در نقاط مختلف این نجد شکل گرفته بودند. این تمدن‌ها با یکدیگر، به دلیل نیازهای درونی جوامع، در ارتباط بودند. محوطه‌هایی همچون سیلک در کاشان، حصار در دامغان، شهر سوخته در سیستان، شوش در خوزستان، بمپور در بلوچستان، یحیی، شهداد و ابلیس در کرمان و محوطه‌هایی در هند، همگی دارای شواهد یکسانی بودند که گویای ارتباط آن‌ها با یکدیگر بوده است، اما هیچ‌کدام زیر نظر و یا تسلط دیگری نبودند. شواهد باستانی موجود در شهر سوخته در سیستان و بمپور و اسپیدژ در بلوچستان آن‌قدر با یکدیگر شباهت دارد که باستان‌شناسان در خصوص ارتباط آن‌ها با یکدیگر متفق‌القول‌اند، اما هیچ‌کس در خصوص تسلط یکی بر دیگری صحبت نمی‌کند. این مطلب، یعنی شباهت فرهنگی میان این محوطه‌ها در زمانی مشخص، گویای یکپارچگی فرهنگی است، اما به دلیل وجود همین شباهت‌های فرهنگی، دولتمردان در صدد تشکیل دولت‌هایی‌اند که مردمانشان دارای ویژگی‌های مشترکی هستند. در اینجا است که همبستگی ملی معنا پیدا می‌کند، اما این بدان معنا نیست که با ورود آریایی‌ها و شکل‌گیری دولت و کشوری واحد تحت عنوان ایران، اقوام و مردم بومی این نجد از بین رفته باشند. آن‌ها با زمینه فرهنگی مناسبی که داشتند با اقوام جدید اقدام به شکل دادن کشوری نمودند که امروزه با نام ایران شناخته شده است و مردم ساکن در ایران قبل از آنکه خود را گُرد، گُر، بلوچ، سیستانی و ترکمن بخوانند، خود را دارای هویت ایرانی می‌دانند و به نام ملت ایران خوانده می‌شوند که تحت تابعیت دولت ایران هستند.

مقاله حاضر با بهره‌گیری از راهبرد تاریخی و با قرار دادن این راهبرد به‌عنوان پلی میان گذشته و حال قصد دارد تا تصویری واضح و روشن از یکپارچگی فرهنگی پیش از تاریخ سیستان و بلوچستان ارائه دهد تا بدین وسیله بتوان به تصمیمی قاطع در خصوص همبستگی ملی در روزگار حاضر رسید. مطالعات باستان‌شناسان در دو منطقه سیستان و بلوچستان و خصوصاً در شهر سوخته، واقع در سیستان، و بمپور در بلوچستان، نشان می‌دهد که این دو محوطه مهم در یک حوزه فرهنگی مشخص قرار

گرفته‌اند. کشفیات باستان‌شناسان در محوطه‌های فوق و مطالعات میدانی نگارنده در هر دو محوطه نشان می‌دهد که این دو منطقه، یعنی سیستان و بلوچستان، در عین وجود تفاوت‌ها، دارای فرهنگی یکسان از هزاره‌های قبل بوده‌اند.

استان سیستان و بلوچستان، بهشت باستان‌شناسان

تا چندی پیش باستان‌شناسان از نقطه تاریکی در باستان‌شناسی جنوب شرق ایران، خصوصاً استان سیستان و بلوچستان صحبت می‌کردند. در واقع عمده کسانی که در مناطقی همچون دره هند در شرق و بین‌النهرین در غرب فعالیت می‌کردند به اهمیت این موضوع پی برده بودند که تمدن‌های جنوب شرق ایران می‌توانسته‌اند نقش بسیار زیادی در شکل‌گیری، پیشرفت و حتی سقوط این تمدن‌ها داشته باشند. دلایل مختلفی در توجه نکردن باستان‌شناسان و سازمان‌های مرتبط با باستان‌شناسی به باستان‌شناسی استان سیستان و بلوچستان وجود دارد که برخی از این عوامل مربوط به داخل استان و برخی دیگر مربوط به خارج از آن است. توجه باستان‌شناسان به غرب ایران که در پی توجه آنان به تمدن بین‌النهرین بود یکی از دلایل اصلی خارج از استان است. در واقع، به دلیل مشابهت محیط غرب ایران، خصوصاً استان خوزستان با بین‌النهرین (عراق امروزی) باستان‌شناسانی که در بین‌النهرین فعالیت می‌کردند برای پاسخ برخی از سؤالات خویش به غرب ایران می‌آمدند و در آنجا به فعالیت خود ادامه می‌دادند. بنابراین توجه به این مناطق که همراه با حمایت‌های دولت بود، به اوج رسید. و باستان‌شناسان را از فعالیت در جنوب شرق ایران، خصوصاً استان سیستان و بلوچستان غافل ساخت. البته فعالیت‌های اندکی در این مناطق قبل از وقوع انقلاب اسلامی صورت پذیرفته است. برای مثال افرادی همچون توزی (۱۹۶۸) در شهر سوخته، شراتو^۱ (۱۹۶۶) در دهانه غلامان، هیوم^۲ (۱۹۷۶) در لادیز، دکاردی^۳ (۱۹۶۷) در تپه بمپور و اشتاین^۴ (۱۹۳۷) در دره بمپور فعالیت کرده‌اند. البته این تعداد به نسبت استعداد باستان‌شناختی منطقه بسیار ناچیز و کم است.

دلیل دیگر به نوع نگاه نظام قبلی برمی‌گردد که به شواهد عصر هخامنشی توجه بسیار زیادی می‌نمود. در واقع در نظام پیشین، فعالیت‌های باستان‌شناختی عصر هخامنشی به اوج خود رسیده بود و این ناشی از توجه بیش از حد نظام پیشین به این

1. Scerrato
2. Hume

3. De Cardi
4. Stein

دوره تاریخ ایران بود. بر روی و پشت اسکناس‌های نظام شاهنشاهی در ایران تصاویری از تخت جمشید و یا پاسارگاد که مربوط به دوره هخامنشی‌اند، نقش بسته بود. بنابراین محوطه‌های هخامنشی که اغلب در استان‌های خوزستان، فارس و همدان قرار گرفته بودند، سهم زیادی از بودجه باستان‌شناسی کشور را به خود اختصاص داده بودند؛ هرچند توجه مختصر به باستان‌شناسی دهانه غلامان که یک محوطه عصر هخامنشی در سیستان است نیز به همین منظور بود. در واقع نگاه سیاسی به باستان‌شناسی باعث شده بود تا باستان‌شناسی جنوب شرق ایران سهم ناچیزی را در کشور به خود اختصاص دهد.

سه دلیل دیگر که هر سه مربوط به درون استان سیستان و بلوچستان است عبارت‌اند از: بدی آب‌وهوا، دوری از مرکز و ناامنی. در واقع این عوامل نیز باعث شده بود تا حکومت مرکزی در نظام پیشین کمتر به این منطقه توجه کند. گرمای شدید در ماه‌هایی از بهار و تمامی تابستان، وجود بادهای ۱۲۰ روزه، فاصله ۲۴ ساعته زمینی مرکز استان (زاهدان) با تهران و نزدیکی این منطقه با پاکستان و افغانستان، مراکز تولید مواد مخدر، باعث شده بود که این منطقه به محلی برای ترانزیت قاچاق کالاهای ممنوعه و افیونی تبدیل شود و در نتیجه ناامنی را در این منطقه افزایش دهد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۵۷ نوع نگاه به منطقه تغییر کرد و رونق اقتصادی به دلیل قرار گرفتن منطقه بر سر راه‌های ارتباطی اصلی کم‌کم شروع شد. البته در پی توجه بیشتر به این منطقه امنیت نیز بازگشت و این امکان را به باستان‌شناسان می‌داد تا فارغ از نگاه سیاسی به باستان‌شناسی و در پی ایجاد شرایط مناسب در منطقه، فعالیت‌های علمی خود را آغاز کنند.

قرارگیری استان سیستان و بلوچستان بین مناطق و فرهنگ‌های مختلف که خود گویای محلی برای تلاقی تمدن‌های مختلف است، و کمبود مطالعات باستان‌شناختی در دوره‌های قبل، خصوصاً در نظام گذشته باعث شده تا این منطقه به‌عنوان بهشتی برای باستان‌شناسان معرفی گردد؛ بهشتی که شواهد تمدنی از ادوار سنگ در لادیز تا تمدن‌هایی از دوره قاجار را در دل خود جای داده است. به‌عبارت‌دیگر استان سیستان و بلوچستان مجموعه‌ای از شواهد باستانی ادوار مختلف زندگی بشر است و این مجموعه زمانی ارزش بیشتری پیدا می‌کند که در آن شواهدی از تأثیر و تأثرات تمدن‌های هم‌جوار، همچون محوطه‌هایی در شمال (آسیای میانه)، جنوب (حاشیه جنوبی دریای عمان و خلیج فارس)، شرق (تمدن دره هند) و غرب (تمدن‌هایی در فلات مرکزی ایران و بین‌النهرین) دیده شود.

باستان‌شناسی در خدمت همبستگی ملی

همان‌گونه که از نام استان سیستان و بلوچستان مشخص است سیستانی‌ها (زابلی‌ها) و بلوچستانی‌ها در این منطقه زندگی می‌کنند. بخش شمالی استان، سیستان است که شامل شهرهایی همچون زابل و زهک می‌شود و بخش جنوبی استان که وسیع‌تر نیز هست، بلوچستان است که شهرهایی همچون ایرانشهر، خاش، سراوان، نیکشهر، سرباز، قصرقند، کنارک، بمپور و چابهار را در خود جای داده است (سیدسجادی، ۱۳۷۴: ۶۲-۸۵). همین امر، یعنی وجود دو منطقه با دو نام متفاوت، باعث شده است که باستان‌شناسان در نگاه اول انتظار داشته باشند که با فرهنگ‌های متفاوتی مواجه شوند. همان‌گونه که در صفحات پیشین اشاره شد، تمدن‌های با محیط طبیعی مشترک، رفتارهای مشترک و مشخصی را از خود بروز می‌دهند. این رفتارها که در خلق و خوی، لباس، فیزیک ظاهری، ساختمان‌سازی، صنایع دستی و غیره منعکس می‌شود، گویای همبستگی و یکپارچگی مردمان مناطق با محیط طبیعی مشابه، سوای تقسیم‌بندی‌های سیاسی و قومیتی است. نگارنده که به‌عنوان باستان‌شناس در هر دو منطقه سیستان و بلوچستان فعالیت می‌کند، در طی مطالعات خویش به این یکپارچگی - که از دیرباز وجود داشته است - پی برد. مردمانی که در اواسط هزاره سوم ق.م. در دره بمپور، واقع در بلوچستان، خصوصاً تپه بمپور، بین دوره‌های IV-VI از تمدن بمپور زندگی می‌کرده‌اند، مشابه مردمانی که در شهر سوخته سیستان در دوره IV زندگی می‌زیسته‌اند، سفال‌سازی می‌کرده‌اند (میدو، ۱۹۷۳: ۱۹۶). البته این تشابه در داده‌های فرهنگی در محوطه‌های دیگری همچون تپه یحیی در کرمان و بمپور در بلوچستان نیز دیده شده است. به‌عنوان مثال شباهت زیادی میان سفال‌های دوره IVc تپه یحیی و بمپور دوره‌های II-III دیده می‌شود (لمبرگ کارلووسکی و اشمانت بسارت^۱، ۱۹۷۷: ۱۳۲). در واقع این تشابه رفتاری در یک فعالیت صنعتی که بر روی یک اثر هنری و فرهنگی منعکس شده است، از طرفی گویای نیاز مشترک آنهاست که در محیطی تقریباً مشترک قرار گرفته‌اند، و از طرف دیگر گویای نقش مشترکشان به‌عنوان حلقه ارتباطی بین تمدن‌های مختلف است. نگارنده طی دو بررسی باستان‌شناختی که در دره بمپور در منطقه بلوچستان، در سال ۲۰۰۲ میلادی (مرتضوی، ۲۰۰۴)، یک بررسی باستان‌شناختی در حوزه رودخانه دامن در بلوچستان در سال ۱۳۸۴ شمسی (مرتضوی، ۱۳۸۶-الف) و یک بررسی سامانمند باستان‌شناختی در شهر سوخته سیستان در سال ۱۳۸۴ شمسی (مرتضوی، ۱۳۸۶-ب)

1. Lamberg - Karlovsky & Schmandt - Besserat

انجام داده است، به این یکپارچگی و شباهت فرهنگی بیشتر پی برده است. البته ناگفته نماند که تفاوت‌هایی در برخی جنبه‌های فرهنگی این دو منطقه که از جمله در سفال‌های آن‌ها منعکس شده است، دیده می‌شود که این خود به دلیل وجود تفاوت در محیط طبیعی دو منطقه است. اما باید متذکر شد که موارد تشابه و همسانی در بین گروه‌های سفال‌های دو منطقه و حتی در فعالیت‌های تجاری آن‌ها بسیار بیشتر از تفاوت‌های آن‌هاست. این اختلافات رفتاری (فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی) - که جزئی نیز هستند - ممکن است در دو محل از یک منطقه مشخص و نزدیک به هم نیز مشاهده شود؛ به‌عنوان مثال نگارنده در طی دو دوره متفاوت یکی در سال ۱۳۸۱ (بین ایرانشهر و چاه حسینی) (مرتضوی، ۲۰۰۴)، و دیگری در سال ۱۳۸۴ در دره دامن (مرتضوی، ۱۳۸۶- الف) که هر دو در یکی از شهرستان‌های بلوچستان (ایرانشهر) قرار گرفته‌اند، مطالعات میدانی باستان‌شناختی انجام داده است و پس از مقایسه نتایج این مطالعات متوجه شده است که مردمی که در دره دامن در ۱۵ کیلومتری دامن، در هزاره سوم ق.م. زندگی می‌کرده‌اند، احتمالاً دارای معیشت دامداری و باغداری بوده‌اند. این موضوع از روی اندازه محوطه‌های آن‌ها و محیط طبیعی که به‌صورت تپه‌ماهور بوده، به‌خوبی قابل مشاهده است. در این‌گونه محیط‌های طبیعی شکل‌گیری محوطه‌های بزرگ امکان ندارد. امروزه نیز با نگاهی مردم‌شناسانه متوجه می‌شویم که مردم این منطقه دارای معیشت دامداری و باغداری هستند که بزرگ‌ترین جامعه این دره، روستایی به همین نام (دامن) است که از حد یک روستا فراتر نرفته است. در مقابل و در ۱۵ کیلومتر آن طرف‌تر، همان مردم و با همان قومیت، اما در محیط طبیعی کاملاً متفاوت، رفتاری متفاوت از خود بروز داده‌اند. در اینجا شهرهایی با نام ایرانشهر و بمپور داریم که کشاورزی گسترده‌ای دارند. نکته جالب توجه این است که محوطه‌های هزاره سوم ق.م. این منطقه از محوطه‌های هم‌زمان در دره دامن بسیار بزرگ‌تر هستند. نگارنده در بررسی سال ۱۳۸۱ متوجه شد که زمین‌های کشاورزی وسیعی میان ایرانشهر و بمپور قرار گرفته‌اند (مرتضوی، ۲۰۰۴). قابل ذکر است که اشتاین، باستان‌شناس انگلیسی مجاری الاصل، که در اوایل قرن بیستم از منطقه بازدید کرده بود نیز به این نکته اشاره نموده است (اشتاین، ۱۹۳۷: ۱۰۵). محوطه‌های هزاره سومی که در این منطقه قرار گرفته‌اند نیز به مراتب بزرگ‌تر از نوع خود در دره دامن هستند. هدف از ارائه مطلب فوق این است که بیان شود ممکن است اختلافات جزئی در یک منطقه، از لحاظ رفتاری، وجود داشته باشد که خود ناشی از وجود اختلافات در محیط طبیعی آن‌هاست

و این امر ممکن است در دو محل نزدیک به هم در منطقه بلوچستان نیز دیده شود، ولی مردم آن‌ها همواره خود را بلوچ می‌خوانند؛ پس چگونه ممکن است بپذیریم بین دو منطقه سیستان و بلوچستان - که دارای رفتارهای فرهنگی مشابه بسیاری که ریشه در تاریخ آن‌ها دارد - اختلاف وجود داشته باشد؟

البته باید متذکر شد که این شباهت رفتاری، خصوصاً در ساخت و پرداخت اشیاء زینتی در هزاره سوم ق.م. فراتر از مرزهای امروزی استان سیستان و بلوچستان بوده است. سیدمنصور سیدسجادی، حفار شهر سوخته سیستان، در این خصوص می‌نویسد: «همانند تپه حصار (در دامغان)، در شهر سوخته نیز کار سوراخ کردن مهره‌های فیروزه، با همان روش و همان نوک مته‌های مورد استفاده برای کار در روی سنگ لاجورد، انجام می‌گرفته است (سیدسجادی، ۱۳۸۲: ۵۳). نگارنده نیز در طی بررسی نظام‌مند خویش در شهر سوخته سیستان تعدادی مهر استامپی از جنس لاجورد کشف کرده که گویای فعالیت‌های اقتصادی - تجاری مردم این محوطه عظیم در هزاره سوم ق.م. است (مرتضوی، ۱۳۸۶-ب). این تشابه رفتاری در ساخت و پرداخت اشیاء در دو محوطه که در فاصله نسبتاً زیادی از یکدیگر قرار گرفته‌اند، گویای ارتباط آن‌ها با یکدیگر است. در واقع، در این‌گونه ارتباطات، جوامع سعی می‌کنند تا ضمن تبعیت از خواسته‌های متقاضیان کالاهای خویش، به نوعی اقدام به فعالیت فرهنگی مشترکی نمایند که این فعالیت‌ها در داده‌های باستان‌شناختی مشترک آن‌ها منعکس شده است. شاهد دیگر این ادعا که یکسانی و تشابه رفتاری در هزاره سوم ق.م. فراتر از مرزهای امروزی استان سیستان و بلوچستان بوده است، وجود ظروف سوراخ‌داری است که نگارنده نیز در طی بررسی‌های خویش در سال ۱۳۸۴ در شهر سوخته و دره دامن (مرتضوی، ۱۳۸۶-الف و ب) و در بررسی سال ۱۳۸۱ دره بمپور (مرتضوی، ۲۰۰۴: ۲۱۷) کشف کرده است. این نوع ظروف، علاوه بر دره دامن، دره بمپور و شهر سوخته، در محوطه‌هایی همچون تپه یحیی در کرمان، حصار در دامغان، تورنگ‌تپه در گرگان و بین‌النهرین نیز مشاهده شده است (لمبرگ کارلوسکی، ۱۹۷۷: ۵۵۱). بنابراین، با توجه به موقعیت استان سیستان و بلوچستان که بر سر راه‌های ارتباطی مهمی قرار گرفته است، طبیعی به نظر می‌رسد که این منطقه در هزاره سوم ق.م. به‌عنوان حلقه ارتباطی میان شرق و غرب (دره هند و فلات ایران) از طرفی، و شمال و جنوب (آسیای میانه و حاشیه جنوبی دریای عمان و خلیج فارس) از سوی دیگر، عمل کرده باشد. ساکنان منطقه این ارتباط را، که در وهله اول در درون منطقه جنوب شرق به وجود آمده بود و مردمان دو منطقه سیستان و

بلوچستان آن را تجربه کرده بودند، در نهایت به دلیل نیاز مشترکشان، گسترش دادند. این موضوع گویای یکسانی در نیازها و رفتارهای فرهنگی و اقتصادی آنهاست که در نهایت آنها را به یک حلقه بزرگتر متصل کرده است.

فیلیپ کوئل می‌نویسد سنگ صابونی که برای ساخت اشیاء زینتی در دره بمپور در بلوچستان و در شهر سوخته سیستان در هزاره سوم ق.م. مورد استفاده قرار می‌گرفته از معادنی در اطراف زاهدان تهیه می‌شده است (کوئل، ۱۹۷۷: ۱۱۳). این یکسانی خود گویای شناخت مردمان این منطقه از یکدیگر در حدود پنج هزار سال پیش است. البته این روند در دوره‌های بعدی، یعنی دوران تاریخی و اسلامی، در هر دو منطقه دیده شده است؛ هرچند، به دلیل محدودیت مطالعات این دو دوره کمتر می‌توان به آن استناد کرد. اما طی بررسی سال ۱۳۸۴ در اطراف رودخانه دامن شواهدی از سفال‌های دوران تاریخی و اسلامی کشف شد که بسیار مشابه نوع خود در سیستان بود (مرتضوی، ۱۳۸۶-الف).

همان‌طور که گفته شد این مناطق در ادوار مختلف، خصوصاً هزاره سوم ق.م. با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند و به نظر می‌رسد به‌عنوان شرکای تجاری، در تجارت با مناطق دوردست، در هزاره سوم ق.م. فعالیت می‌کردند. باستان‌شناسان زیادی در این امر متفق‌القول‌اند که بلوچستان، فلات ایران را به دره هند در طول هزاره سوم ق.م. متصل می‌کرده است. این راه بعد از طی مسیری از طریق بمپور و جازموریان، به کرمان، و نهایتاً به فلات مرکزی ایران متصل می‌شد (شافر^۱، ۱۹۸۶: ۶۳؛ توزی، ۱۹۷۴: ۳۰). شواهد مربوط به سنگ لاجورد، مکشوفه در تپه سیلک کاشان، مربوط به دوره‌های ۳ و ۴ گویای این امر است. البته در واقع امروزه نیز این منطقه همان وظیفه‌ای را که قبلاً بر عهده داشته است، راه‌های دیگری نیز دره هند را از طریق جنوب شرق ایران به غرب متصل می‌کرد. یکی از این راه‌ها از طریق کویت به پاکستان، مکران و جنوب شرق ایران، نهایتاً دره هند را به مناطق غربی‌تر متصل می‌نمود. راه دیگر مکران را به بمپور و تپه یحیی وصل می‌کرد (رایکس، ۱۹۷۹: ۵۵۶). دره هند از طریق کویت، شمال کلات و کوه تفتان نیز به دشت سیستان متصل می‌شد و در نهایت این جاده از طریق افغانستان به ترکمنستان متصل می‌گردید. این دره مهم همچنین به مناطق غربی از طریق موندیگاک در افغانستان - که به‌نوبه خود با تمدن هیرمند در سیستان و نمازگاه در آسیای میانه ارتباط داشت - متصل می‌شد (جانسن^۲، ۲۰۰۲: ۱). راه دیگر ارتباطی راه بین بمپور در بلوچستان و شهر سوخته در سیستان است. راه‌های ارتباطی دیگری نیز که جنوب شرق ایران را به سایر مناطق متصل می‌کرد وجود دارد. یکی از این راه‌ها دره

1. Shaffer

2. Jansen

بمپور در بلوچستان را به بخش‌های جنوبی و مرکزی زاگرس و نهایتاً به البرز و آذربایجان و دیگری سیستان را به خراسان و البرز متصل می‌کرد (رایکس، ۱۹۷۹: ۵۵۶). ماریتسو توزی، باستان‌شناس ایتالیایی، می‌نویسد: همان نقشی را که امروزه دره دامن در بلوچستان به عنوان حلقه ارتباطی میان بخش‌های جنوبی در بلوچستان و بخش‌های شمالی در سیستان داشته، در گذشته نیز بر عهده داشته است (توزی، ۱۹۷۰: ۱۰). البته وی که هم در شهر سوخته در سیستان و هم در دامن در بلوچستان حفاری نموده است، پس از مطالعات اشیاء مکشوفه از محوطه‌های فوق و هم‌چنین با استناد به اشیاء مکشوفه از حفاری بتاتریس دکاردی انگلیسی در تپه بمپور (دکاردی، ۱۹۶۷؛ ۱۹۶۸؛ ۱۹۷۰) و بررسی‌های سر اورل اشتاین در دره بمپور و حفاری وی در محوطه خوراب در نزدیکی ایرانشهر (اشتاین، ۱۹۲۸؛ ۱۹۳۴؛ ۱۹۳۷)، این ادعا را مطرح کرده است.

نتیجه‌گیری

عمده شواهد مکشوفه از محوطه‌های باستانی دو منطقه سیستان و بلوچستان گویای نقش مشترک و فعال این منطقه در معادلات فرهنگی و اقتصادی این خطه در دوره‌های مختلف است. همان‌طور که در سطور پیشین اشاره شد محیط طبیعی مشترک این دو منطقه باعث شده است که رفتارهای آن‌ها، اعم از اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، در طول دوره‌های مختلف یکسان و مشابه یکدیگر باشد. امروزه نیز با نگاهی به این دو منطقه متوجه می‌شویم که مردمان این دو خطه دارای فرهنگ آداب‌ورسوم، خلق و خو و حتی معیشت تقریباً یکسانی هستند. در واقع، اگر تفاوت بسیار مختصری وجود دارد، ناشی از تفاوت مختصر محیطی این دو منطقه است. با توجه به شواهد و داده‌های باستانی، این موضوع در ادوار پیشین نیز قابل مشاهده است. بنابراین در پاسخ به این سؤال که «آیا یکپارچگی فرهنگی و همبستگی ملی در استان سیستان و بلوچستان وجود دارد؟» این‌گونه می‌توان بیان کرد که این همبستگی ریشه در تاریخ این مرزوبوم دارد و مردمان این خطه در طول تاریخ سعی کرده‌اند تا با حفظ مشترکات فرهنگی، نیازهای مشترک خویش را با تعامل مرتفع سازند. در سطور گذشته سعی شد تا بر اساس مطالعات باستان‌شناختی برخی از شواهد و یافته‌های این تعامل ارائه گردد.

متأسفانه در طول دهه‌های اخیر دشمنان این مرزوبوم سعی نموده‌اند تا با استفاده از تفاوت‌های مختصر بین بلوچ‌ها و سیستانی‌ها، اختلاف ایجاد کنند؛ در حالی که با یک نگاه کلی متوجه می‌شویم که هر دوی آن‌ها دارای یک فرهنگ مشترک‌اند. باستان‌شناسان، خصوصاً باستان‌شناسان غربی، از این فرهنگ به نام فرهنگ سیستانی و

یا بلوچستانی یاد نمی‌کنند، بلکه آن‌ها فرهنگ این منطقه را فرهنگ جنوب شرق ایران نام نهاده‌اند که در گستره شمول این نام حتی می‌توان محوطه‌های باستانی استان کرمان را هم گنجانند. در واقع این موضوع گویای یکسانی فرهنگی این خطه، یعنی جنوب شرق ایران است. همان عوامل محیطی مشترک که در گذشته باعث ظهور، پیشرفت و سقوط این تمدن‌ها شده بود، بر خلق و خو و رفتارهای فرهنگی مردمان این دو منطقه نیز تأثیر گذاشته بود. این عوامل مشترک امروزه نیز وجود دارند و فرهنگ این دو منطقه را متأثر ساخته‌اند. در واقع، امروزه اتصال چابهار در بلوچستان از طریق ایرانشهر، بمپور و زاهدان به میلک در سیستان، باعث اتصال دره هند و افغانستان در شرق و خلیج فارس در جنوب با فلات ایران در غرب و آسیای میانه در شمال شده است. این همان نقش و وظیفه‌ای است که این منطقه در هزاره‌های قبل از میلاد مسیح، در دوران تاریخی و اسلامی ایفا می‌نموده است.

ارتباط مجدد و منطقی این دو منطقه نه تنها باعث رونق اقتصادی استان و در سطح وسیع‌تر کشور می‌شود، بلکه موجبات اتحاد و همبستگی ملی را نیز فراهم می‌آورد. تأکید بر مشترکات این مناطق که از دیرباز وجود داشته است باید در صدر اهداف و برنامه‌های دولت قرار گیرد؛ چرا که این مردمان با همین رفتارهای مشترک فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، در طول هزاره‌ها در کنار یکدیگر و به‌خوبی زندگی کرده‌اند. باستان‌شناسی نیز اگر از حفاری صرف و انتقال داده‌های مادی به موزه‌ها فراتر رود و با کنکاش در فرهنگ مردمان این مناطق به معرفی اشتراکات آن‌ها بپردازد، آن وقت است که تفرقه و دشمنی رخت برمی‌بندد و جای آن را همدلی و همبستگی می‌گیرد. همین عنصر همدلی و همبستگی مردمان این مناطق عامل موفقیت آن‌ها در طول هزاره‌های قبل بوده است. اگرچه آن‌ها از شرایط محیطی مناسبی همچون تمدن مصر در کنار رودخانه نیل برخوردار نبوده‌اند تا از طریق کشاورزی مطمئن به امورات خویش بپردازند، به دلیل همدلی و همبستگی فرهنگی - که نتیجه محیط طبیعی یکسان آن‌ها است - توانسته‌اند از موقعیت خاص مناطق خویش بهره برده، به‌عنوان حلقه ارتباطی اقتصادی میان دره هند در شرق، آسیای میانه در شمال، تمدن‌های حوزه خلیج فارس و دریای عمان در جنوب، و تمدن‌های فلات ایران و بین‌النهرین در غرب مطرح گردند و بعدها نه تنها به‌عنوان حلقه ارتباطی، بلکه به‌عنوان مرکز مهم تولید اشیاء و سنگ‌های نیمه‌قیمتی در هزاره سوم ق.م. مطرح شوند (مرتضوی، ۲۰۰۵: ۱۰۶). امید است با درک بهتر و عبرت گرفتن از گذشته شاهد رشد و شکوفایی استعدادهای خاص این منطقه باشیم.

منابع

- احمدلو، حبیب و عماد افروغ (۱۳۸۱): «رابطه هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان تبریز»، *مطالعات ملی*، س ۴، ش ۱۳، صص ۱۰۹-۱۴۳.
- دولاندن، ش (۱۳۷۰): *تاریخ جهانی*، جلد ۱، پیش از تاریخ تا قرن شانزدهم، ترجمه احمد بهمنش، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- رهنما، اکبر و صابر عبدالمالکی (۱۳۸۷): «درآمدی بر مبانی نظری هویت»، *ماهنامه مهندسی فرهنگی*، س ۳، ش ۲۱ و ۲۲، صص ۳۳-۴۶.
- سیدسجادی، سیدمنصور (۱۳۷۴): *هشت گفتار باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان*، تهران: هور.
- سیدسجادی، سیدمنصور (۱۳۸۲): *جوهرسازی در شهر سوخته*، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.
- قرائی مقدم، امان‌الله (۱۳۸۲): *انسان‌شناسی فرهنگی (مردم‌شناسی فرهنگی)*، ج ۲، تهران: ابجد.
- کلاینبگ، اتو (۱۳۴۹): *روان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: اندیشه.
- مرتضوی، مهدی (۱۳۸۶ - الف): *گزارش بررسی روشمند باستان‌شناختی در دره بامپور (فاز اول: حاشیه رودخانه دامن)*، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان و سازمان میراث فرهنگی.
- مرتضوی، مهدی (۱۳۸۶ - ب): *گزارش بررسی سیستماتیک باستان‌شناسی در شهر سوخته*، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان و سازمان میراث فرهنگی.
- De Cardi, B. (1967); The Bampur Sequence In the 3rd Millennium B.C. *Antiquity*; XLI (161): 31-41.
- ----- (1968); "Excavation at Bampur, S.E.Iran; A Brief Report." *Iran VI*: 135-155.
- ----- (1970); Excavations at Bampur. A 3rd Millennium B.C Settlement in Persian Baluchistan, 1966. *Anthropological Papers of the American Museum of Natural History* 51(3): 232-355. New York.
- Hume, G. W. (1976); *The Ladizian*; Philadelphia: University of Pennsylvania.
- Jansen, M. (2002); Settlement Networks of the Indus Civilization, In S. Settar and R. Korisettar (eds.), *Indian Archaeology in Retrospect II: Protohistory of the Harappan Civilization*: 105-129, Delhi: Indian Council of Historical Research.
- Kohl, P.L. (1977); "A note on chlorite artefacts from Shahr-i-Sokhta"; *East and West* 27 (1-4): 111-127.
- Lamberg-Karlovsky, C.C. & D. Schmandt Besserat. (1977); An Evaluation of the Bampur, Khorab and Chah Hosseini Collections in the Peabody Museum and Relations With Tepe Yahya. In C.Young and I. Levine (eds.), *Mountains and Lowlands*: 113-134. Malibu: Undena Publications.
- Meadow, R. H. (1973); A Chronology for the Indo-Iranian Borderlands and Southern Baluchistan 4000-2000 B.C. In D. P. Agrawal and A. Ghosh (eds.), *Radiocarbon and Indian Archaeology*: 190-204.
- ----- (1973); A Chronology for the Indo-Iranian Borderlands and Southern Baluchistan 4000-2000 B.C. In D. P. Agrawal and A. Ghosh (eds.), *Radiocarbon and Indian Archaeology*: 190-204.
- Mortazavi, M. (2004); *Systems Collapse: A comparative study of the collapse of the urban communities of southeast Iran in the second millennium BC*; Ph.D Thesis, England: University of Bradford.
- ----- (2005); "Economy, environment and the beginnings of civilization in south eastern Iran", *Journal of Near Eastern Archaeology*, 68: 3. 106-111.



- Raikes, R.L. (1979); "Prehistoric Iran and Baluchistan: The environmental constraints". *South Asian Archaeology I*: 553-561.
- Scerrato, U. (1966); Excavations at Dahan-i-Ghulaman (Seistan-Iran), first preliminary report (1962-1963)", *East and West* (16): 9-30.
- Shaffer, J. G. (1986); "The archaeology of Baluchistan: a review", *Newsletter of Baluchistan Studies* 3: 63-111.
- Stein, A. (1928); *Innermost Asia, detailed report of exploration in central Asia, kan-su and eastern Iran*; Oxford.
- ----- (1934); The Indo-Iranian borderlands: Their prehistory in the light of geography and recent explorations", *Royal Anthropological Institute of Great Britain and Ireland Journal* LXIV: 179-202.
- ----- (1937); *Archaeological Reconnaissances in North-Western India and South-Eastern Iran*; London: MacMillan.
- Tosi, M. (1968); "Excavations at Shahr-i-Sokhta: A calcholithic settlement in Iranian Sistan: Preliminary report on the first campaign: Oct-Dec, 1967", *East and West* 18: 9-66.
- ----- (1970); "A Tomb from Damin and the problem of the Bampur sequence in the Third Millennium B.C.", *East and West* 20 (1-2): 9-50.
- ----- (1974); "Bampur: a problem of isolation", *East and West* 24 (1-2): 29-50.
- Raikes, R.L. (1983); *Enviromehtal Stutie at shahri sokhte in m.tosi (ed.) pre-historic sistan I*: 61-72. Rom: Ismeo.
- Tosi, M. (1969); Excavation at share sokhte: preliminary Report on the second campaign, cep-Dec 1968 *East and West* 19: 282-386.